



ای که در خاطر من همچو شب یلدایی
در کویر دل من همچو گل شیدایی
ای که در راز شب حادثه‌ها پنهانی
ای که شب‌گیرتر از شب زده‌ها می‌مانی
بر سر وعده دیدار دلم می‌آیی
یا بمیرد دل من از عطش تنهایی

پژمان احمدی



سینه‌ام بستر یک بستان است، مملو از سرو و گل و ریحان است
وصف زیبایی آن نتوان کرد، مگر آنکس که در آن مهمان است
پشت هر بوته و هر گلبرگش، یک جهان عشق در آن پنهان است
باری از نکبت جان افزایش، دل بیمار در آن درمان است
لب گلگون دلش آهنگیست، واژه‌ها بین که در آن رقصان است
ساز دل گر که در آن کوک شود، ز هماهنگی این سامان است
چهره‌اش باز خبر می‌دهد از سر درون، که رُخش دلبر و نورافشان است



معصومه خدابنده



محمود شیربازو

سامان ساردویی

دلم همچون انگور می‌ماند
هر چه مرا لگد کنی
گوشه بی‌اعتنایت
کوشش برای فراموشیم کنی
مست‌تر و
بد مست‌تر می‌شوم
بیا و بغلم کن
بیا و با آغوش
بوسه زندگی را
حلالم کن.

آن قدر دوست داشتم
تا قدرت رفتن پیدا کردی
من غار نشین‌ترین
مرد زمینم
هنوز به عشق اهمیت می‌دهم
هنوز با احساس‌هایم
چهره‌ات را
بر تن روح نقاشی می‌کنم.

خاطره محقق

دوباره ضجه می‌شوم به طاقت نگاه تو
و دست پر نیاز من به سمت بارگاه تو

تو در نگاه سرد من شبیه یک شراره‌ای
که پرسه می‌زند دلم درون خانقاه تو

تو در مرور خاطرم همیشه جاودانه‌ای
به دشت سینه‌ام غمی نشسته در پناه تو

شبیه اشک، واژه‌ای چکیده روی دفترم
غزل، غزل، تمام من به شعر پر گواه تو

منم همان مسافری که خسته پای طاقتم
دوباره سبز می‌شوم در ابتدای راه تو

مژگان بختیاری (پرتو)

نگاه کن به من ...
چه به روزم آوردی؟!
هر روز همین حوالی،
پرسه می‌زنم؛
کمی آن طرف‌تر ...
در خیابانی که مرا به تو رساند!
در هیاهوی مجهول زندگی؛
میان روزهای سرد تقویم ...
در کنار زخم‌های عمیق نبودنت!
عاشقانه‌هایم را گم کرده‌ام؛
میان جنگلی از دروغ ...
خنده‌ام می‌گیرد،
از این همه؛
بغض بی‌معنی!
امشب ...
به میهمانی تو می‌آیم؛
دلم گرفته،
غم‌هایم را بغل کن!

کمی آن طرف‌تر

یک آلبوم قدیمی و کهنه ...
یک مشت شعر عاشقانه کوتاه؛
و یک شماره که چند سال
خاموش است!
و یک جفت چشم،
که هر شب تا صبح؛
خیره به عکس‌ها،
اشک می‌ریزد!
آلبوم را ورق می‌زنم ...
و خنده‌های دختری که؛
لبان سرخش،
چشمانم را نگران می‌کند!
هر لبخندش ...
بغضی می‌شود در گلوی من!
می‌گویند:
نسبتش با خودت را ...
دور بریز!
دنبال خاطره نگرد؛
که خاطره‌ها شکسته‌ات می‌کنند!
ورق می‌زنم؛
صدای هل‌هل می‌آید ...
او می‌خندد
من بغض می‌کنم!



مهشید ملکی زاده

تا قد تو را شد، دل وامانده تصدق
تقویم جوانی به عقب، خورد تورق
یاد آمدم از دلهره لحظه دیدار
از دیر رسیدن به قرار دم پاتوق
دنبال تو و عطر لباس تو دویدم
آنقدر که سایید کف لنگه چارچ!
از بازی انگشت و دم عقرب موهات
وقتی که بغل کردن تو یافت تحقق
آن روز که با لب گل انداخته، گفتم:
دارم به تو با قلب پر از عشق، تعلق
نامرد! تو رفتی و نگفتمی که چنین نیست،
آداب نگاه داشتن قول و توافقی؟!
حالا که شدم پیر، گذر کردی از اینجا
از پیش دو چشمی که ندارند تطابق
دست پست را که گرفتمی، دل من مُرد
امروز تو بر زندگی من زده‌ای «عُق»!

محمد شاه‌حسینی



بروای یار که من ترک وفایت کردم
هر چه کردم به سر جور و جفایت کردم
سببی نیست اگر تلخ شوند فاصله‌ها
گر شب دلهره را از بی تو صدایت کردم
درد من از گله بود و غم تو پنجره‌ها
ای دریغا که ز غم بی تو رهایت کردم
فصل آوار جنون بود به رسم همگان
تا شب خاطره را بی تو عذابت کردم
مدحان ساغر نابم که دم از عشق سرود
تا شب میکده را از بی تو شرابت کردم
بلبل چلیچله خوان از سر زلفان تو چیست
تا خم زلف تو را بی تو حجابت کردم
زندگی خاطرای بود که بیگانه گذشت
تا شب خاطره را بی تو کتابت کردم
فرصتی نیست اگر قصه گذارتله هاست
تا دل خون جگری بی تو جوابت کردم

منتظر داستان و اشعار شما هستیم

لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر
روزنامه یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید.
ضمناً روزنامه در ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است
و مطالب ارسالی برگشت داده نمی‌شود.

toloudaily@gmail.com

کارشناس (این شماره) سرویس ادبی-هنری: محمود شیربازو